

Vol. 1, Series. 2,
No. 2 Autumn & Winter
156 - 183

The Role of Religious Commonalities in Peacebuilding: A Critical Practical Theology

Doi: 10.22034/pt.2025.500987.1049

■ Rasool Akbari

Assistant Professor, Comparative Religions and Mysticism, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University, Mashhad, Iran.

Email: r.akbari@um.ac.ir

ORCID ID: 0000-0002-0193-4302

■ Mahdi Hasanzadeh

Associate Professor, Comparative Religions and Mysticism, Faculty of Theology and Ferdowsi University, Mashhad, Iran.

Email: hasanzadeh@um.ac.ir

ORCID ID: 0000-0003-4217-7501



سال اول / شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

Abstract

This study examines the potential of religious commonalities in peacebuilding within the framework of critical practical theology. Religion has played a paradoxical role in the duality of peace and conflict, often acting simultaneously as a catalyst for violence and as a source of hope and reconciliation. Against this backdrop, the study focuses on shared religious concepts such as justice, love,

innate spirituality, and human solidarity, which can serve as a solid foundation for reducing tensions and fostering coexistence. However, the promising capacity of religious commonalities raises fundamental questions about structural inequalities, hegemonic narratives, and the marginalization of theological and cultural differences. Who defines these commonalities? Do they inadvertently obscure deep social inequities? Accordingly, this article aims to categorize and analyze the ethical, spiritual, and social potential of religious commonalities in promoting justice, love, and coexistence; critically examine the conceptual and practical challenges associated with an exclusive emphasis on religious commonalities; and propose a model for interreligious engagement that leverages shared values while accounting for differences between religious traditions and the complexities of human relationships. The study demonstrates that while religious commonalities can serve as valuable tools for peacebuilding, an exclusive focus on them may oversimplify the theological and cultural diversity inherent in different religions, reducing dialogue to superficial agreements. Utilizing the Catherine Cornille's "interreligious learning" model, the article argues that meaningful dialogue requires simultaneous attention to commonalities and a critical examination of differences. While religious commonalities are important, they are insufficient on their own for sustainable peacebuilding. The realization of their full potential necessitates a critical framework that respects diversity and differences while analyzing power structures. The findings emphasize the importance of balancing convergence and divergence in interfaith engagements to promote justice and genuine coexistence.



سال اول / شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

Keywords: Shared religious principles, peacebuilding, critical practical theology, interreligious dialogue, religious convergence.

دوفصلنامه الهیات عملی
سال ۱ / شماره ۲ / شماره پیاپی ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۳
۱۵۶ - ۱۸۳

نقش اشتراکات ادیان در صلح‌پروری: یک الاهیات عملی انتقادی

Doi: 10.22034/pt.2025.500987.1049

■ رسول اکبری

استادیار، گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران.
رایانه: r.akbari@um.ac.ir

■ مهدی حسن‌زاده (نویسنده مسئول)

دانشیار، گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران.
رایانه: hasanzadeh@um.ac.ir



سال اول / شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

چکیده

این پژوهش، ظرفیت‌های اشتراکات دینی را در صلح‌پروری در چهارچوب یک الاهیات عملی انتقادی بررسی می‌کند. می‌دانیم که دین در دوگانه صلح و نزاع عمدتاً نقشی چندسوگرا داشته و سنت‌های دینی به‌صورت توأمان هم به‌منزله محرک خشونت و هم به‌شکل منبعی برای امید و آشتی عمل کرده‌اند. در این میان، این پژوهش بر مفاهیم مشترک دینی همچون عدالت، محبت، معنویت فطری و همبستگی انسانی متمرکز شده است به‌طوری‌که ممکن است به‌مثابه بنیانی مستحکم برای کاهش تنش‌ها و تقویت همزیستی نقش ایفا کند. اما یک بحث آن است که با وجود این ظرفیت امیدوارکننده که در اشتراکات دینی دیده می‌شود،

تأکید افراطی بر آنها ممکن است پرسش‌هایی اساسی را در مورد نابرابری‌های ساختاری، گفتمان‌های هژمونیک، و به‌حاشیه‌راندن تفاوت‌های الیهیاتی و فرهنگی پیش آورد. چه کسانی این اشتراکات را تعریف می‌کنند؟ آیا این اشتراکات به صورت ناخواسته نابرابری‌های عمیق اجتماعی را پنهان نمی‌سازند؟ بر همین اساس، هدف این مقاله آن است که نخست، ظرفیت‌های اخلاقی، معنوی و اجتماعی اشتراکات دینی را در ترویج عدالت، محبت و همزیستی دسته‌بندی و تحلیل کند. سپس، به واکاوی انتقادی چالش‌های مفهومی و عملی مرتبط با تأکید صرف بر اشتراکات دینی بپردازد و در انتها، الگویی برای تعامل بین‌دینی عرضه کند که بتواند ضمن بهره‌گیری از اشتراکات ادیان، به تفاوت‌های بین سنت‌های دینی و پویایی‌های متنوع در روابط انسانی نیز توجه کند. این مقاله نشان می‌دهد در حالی که اشتراکات دینی ابزاری ارزشمند برای صلح‌پروری هستند، تأکید صرف بر آنها ممکن است تنوع الیهیاتی و فرهنگی موجود در ادیان مختلف را ساده‌سازی کند و به توافقات سطحی تقلیل دهد. در این مقاله، با بهره‌گیری از الگوی «یادگیری بین‌دینی» کاترین کورنیل نشان داده شده است که گفت‌وگوی معنادار مستلزم توجه هم‌زمان به اشتراکات و بررسی انتقادی تفاوت‌هاست و اشتراکات دینی با وجود اهمیتی که دارند، به‌تنهایی برای صلح‌پروری کافی نیستند. بر این اساس، تحقق ظرفیت کامل آنها نیازمند چارچوبی انتقادی است که هم به تنوع و تفاوت‌ها احترام بگذارد و هم ساختارهای قدرت را تحلیل کند. نتایج این پژوهش بر اهمیت توازن میان همگرایی و واگرایی در تعاملات بین‌دینی برای ترویج عدالت و همزیستی واقعی تأکید دارد.

کلیدواژه‌ها: اشتراکات ادیان، صلح‌پروری، الیهیات عملی انتقادی، گفت‌وگوی بین‌دینی، همگرایی دینی.

مقدمه

در ادبیات پژوهشی آکادمیک دربارهٔ نسبت دین با صلح و نزاع اغلب گفته شده که دین تأثیری چندسویگرایانه داشته است (Appleby, 2000) و سنت‌های دینی در سراسر جهان به‌طرزی تناقض‌آمیز هم نقش محرک یا سرعت‌دهنده را در منازعات انسانی ایفا کرده‌اند



و هم منبعی اثرگذار و خاستگاه امید در فرایندهای صلح‌سازی بوده‌اند (Haar, 2005; Levine, 2021). این نوشتار، به سویی صلح‌آفرینی دین در این ناسازنمایی می‌پردازد. در عرصه صلح‌پروری، عمدتاً شاهد بوده‌ایم که معنویت در خدمت صلح (Mayseless et al., 2024)، معناها و مفاهیم الهیاتی برای صلح (Gehlin, 2020)، آموزش صلح و همزیستی با استفاده از مفاهیم دینی (Thomson, 2022)، کنشگری‌ها برای صلح و آشتی‌جویی مبتنی بر ایمان (Šiljak & Funk, 2018)، دیپلماسی ایمان‌محور (Blakemore, 2019)، و همگرایی‌های بین‌دینی (Mitchell et al., 2022) می‌توانند به‌منزله مجرای نیرومند و بعضاً مؤثر برای توقف منازعات و استقرار صلح عمل کنند. در این فضا، برای نقش‌آفرینی دین در جهت آرمان صلح فعالیت‌هایی متنوع را مشاهده می‌کنیم: از گفت‌وگوهای رسمی و سازمان‌یافته بین رهبران و علمای ادیان در سطح جهانی گرفته که گاه در پی ترمیم شکاف‌های تاریخی برمی‌آیند تا ابتکارات مردم‌نهاد که اغلب برپایه تعالیم معنوی و اخلاقی ادیان مشترک استوارند و با شور و حالی خاص و گاه در جهت اهدافی محلی مانند پایان منازعات بین‌فردی و بین‌گروهی پیگیری می‌شوند.

در این مقاله، به‌ویژه به مباحثی می‌پردازیم که درباره موضوع اشتراکات ادیان و ظرفیت‌های آن برای صلح‌پروری طرح شده است. بسیاری از محققان معتقدند که ادیان ظرفیتی مشترک برای ترویج صلح دارند و ارزش‌ها و منابعی متنوع را برای ساختن و پاسداری از صلح در جوامع مختلف ارائه می‌دهند (King & Owen, 2020). درباب اشتراکات ادیان سخن بسیار رفته است. ازجمله، در منابع فارسی‌زبان گفته می‌شود که اصول مشترک در تعالیم انبیا در سه بخش اصول اعتقادی، انسان‌شناختی و مقررات اجتماعی دسته‌بندی می‌شود و اینکه تمامی ادیان در حوزه اصول اجتماعی، افزون‌بر زندگی مسالمت‌آمیز پیروان ادیان، خواهان خیرخواهی اجتماعی برای همه انسان‌ها هستند (سجادی، ۱۳۸۱). یا اینکه گفته می‌شود «معنویت» گوهری اصلی، مرکزی، اجتناب‌ناپذیر و مشترک است که همه ادیان به آن دعوت می‌کنند (ملکیان ۱۳۷۹). در موردی دیگر، نماز و نیایش به‌منزله سنتی مشترک در ادیان الهی برای ارتباط با خدا در نظر گرفته شده است (ربانی، ۱۳۹۲). برخی نیز معتقدند که سعادت و کمال انسان از موضوعات مهم در ادیان ابراهیمی است، و برای نمونه، اسلام و مسیحیت به‌رغم برخی مبانی الهیاتی و انسان‌شناختی متفاوتشان اشتراکات بسیاری در این موضوع دارند (علی‌خانی، ۱۳۹۵ ش). در این میان، برخی نیز حکمت خالده یا «جاویدان خرد» را به‌منزله قالبی مفهومی برای فهم اصول مشترک ادیان مطرح کرده‌اند و معتقدند تمرکز بر این نقاط مشترک باعث اتحاد ادیان مختلف و تقویت آنها برای ایستادگی در برابر تمدن و تجدد انسان‌محور می‌شود و به فروکاستن انگیزه‌های خشونت‌بار در مدرنیته از یک سو و در



بنیادگرایی در سوی دیگر می‌انجامد؛ گرایش‌هایی که خود همواره مولد جنگ‌های خونین بوده‌اند (نصر، ۱۳۸۷).

در منابع لاتین نیز برخی اندیشمندان بر این باورند که در هسته آموزه‌های دینی، همواره وعده‌ای برای تحقق آرامش و صلح وجود دارد. به همین دلیل، ادبیاتی گسترده درخصوص پیوستگی درونی دین با آرمان صلح پدید آمده است. بر مبنای این نگرش، تاریخ نشان داده که ادیان با جهان‌بینی‌ها و «الگوهای متعالی» خود، به ترویج عمل محبت‌آمیز، ایثار و خدمت به دیگران پرداخته‌اند و نقشی کلیدی در تولید و ترویج انگاره‌های صلح و مسالمت داشته‌اند (Armstrong, 2007 & James, 2007). این محققان معتقدند هسته معنوی تمامی ادیان، حاوی الگوهای نگرشی و رفتاری است که به کاهش تفرقه و افزایش همبستگی اجتماعی کمک می‌کند. مطابق این دیدگاه، ادیان کوشیده‌اند با تمرکز بر ارزش‌های مشترک (Hertog, 2010) و تعالیمی نظیر گذشت، بخشایش، شفقت و احسان به‌منزله ابزارهایی مؤثر برای ایجاد فضایی مداراگرانه و صلح‌آمیز (Tyler, 2008)، راهکارهایی عملی را برای کاهش تنش‌ها و تفرقه‌ها در جوامع انسانی ارائه دهند.

با این‌همه، ورای این ظاهر زیبا و البته گاه ثمربخش بن‌بست‌ها، تناقض‌ها و تنش‌هایی نیز پنهان است: چه کسانی این همگرایی‌ها را «تعریف» می‌کنند و در خدمت منافع کدام گروه‌ها هستند؟ در بافت‌هایی که تفاوت‌هایی گسترده و عمیق از جنس «قدرت» و «منابع» بر روابط بین‌فردی و بین‌گروهی سایه می‌افکند، ممکن است تأکید بر آنچه اشتراکات ادیان نامیده و دسته‌بندی می‌شود، در عمل نابرابری‌هایی مهم را خواسته یا ناخواسته بیپوشاند که اتفاقاً باید برای حل‌وفصل و ترمیم آنها گام‌هایی مؤثر و حتی فوری برداشت؛ یا شاید برداشت‌ها، تفسیرها، روایت‌ها و گفتمان‌هایی مسلط و هژمونیک را به زبان گروه‌هایی به‌حاشیه‌رانده‌شده، برجسته سازند. از این‌رو، هم‌زمان با توجه و تأکیدی که بر زمینه‌های مشترک بین ادیان برای ترویج همگرایی و تقویت صلح‌پروری می‌شود، شایسته است که اهتمام انتقادی ژرف و بافتاری نیز به‌نحوی صورت بگیرد که تلاش‌ها برای ایجاد همبستگی و مسالمت، ناخواسته به بازتولید ساختارهای زیان‌بار و خشونت‌آفرین منجر نشود. برای این منظور، شاید پیش از هر اقدامی لازم باشد بررسی شود که در مواجهه‌های بین‌دینی، چه رخ می‌دهد و با شباهت‌ها و تفاوت‌های بین ادیان به چه نحو برخورد می‌شود.

با در نظر داشتن این پیچیدگی‌ها، در این مقاله دو هدف پیگیری شده است. نخست، تلاش شده دیدگاه‌ها و گفتمان‌های مختلفی که بر نقاط مشترک میان ادیان تأکید دارند، مرور و دسته‌بندی شوند. این بخش به تبیین ظرفیت‌های اخلاقی، معنوی و اجتماعی ادیان در ترویج ارزش‌هایی همچون عدالت، محبت، بخشایش و همزیستی مسالمت‌آمیز پرداخته شده



است. همچنین با بازخوانی الگوهای نظری و تجربی موجود در این زمینه نشان داده شده که چگونه اشتراکات ادیان به‌عنوان بستری برای کاهش تنش‌ها و تقویت همبستگی اجتماعی عمل می‌کنند. در ادامه، مقاله با اتخاذ رویکردی انتقادی به تحلیل پیچیدگی‌های مفهومی و عملی مرتبط با تأکید بر اشتراکات ادیان در مواجهه‌های بین‌دینی پرداخته است. این بخش به پرسش‌هایی کلیدی می‌پردازد: چگونه می‌توان به‌صورت هم‌زمان اشتراکات ادیان را شناسایی و از آنها بهره‌برداری کرد و درعین حال به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی تفاوت‌ها و تعارضات میان ادیان نیز حساسیت نشان داد؟ آیا تأکید بر اشتراکات می‌تواند ناخواسته به بازتولید ساختارهای نابرابر و خشونت‌آمیز منجر شود؟

اشتراکات ادیان در خدمت صلح‌پروری

ادبیات موجود عمدتاً بر نقش بنیادین دین در تقویت صلح، همزیستی و همبستگی اجتماعی برمبنای اهتمام به اشتراکات ادیان تأکید دارد. از چشم‌اندازهای گوناگون، دین یک نهاد اجتماعی تلقی می‌شود که بر ارزش‌های مشترک انسانی، اخلاقی و معنوی تمرکز دارد و توانسته در یک افق تاریخی، به عاملی اساسی برای ارتقای روابط انسانی و کاهش تنش‌ها میان گروه‌های مختلف تبدیل شود. برمبنای دیدگاه‌هایی که به تفصیل خواهد آمد، این اشتراکات، که شامل تأکید بر خاستگاه الهی مشترک، سرشت معنوی انسان‌ها و اصول اخلاقی جهان‌شمولی چون عدالت، محبت و برابری است، به ادیان امکان داده که به ابزاری مؤثر برای تعامل بین‌فرهنگی، کاهش اختلافات و تقویت صلح تبدیل شوند. از این منظر، بهره‌گیری از هسته معنوی و اخلاقی ادیان به جای تأکید بر تفاوت‌های بیرونی می‌تواند زمینه‌ای برای بازسازی روابط انسانی و تحقق صلح پایدار باشد؛ صلحی که در آن کرامت انسانی، همبستگی و عدالت به‌عنوان اصول اساسی پذیرفته می‌شوند.

۱) مبانی الهیاتی و اخلاقی اشتراکات دینی

از منظری درون‌دینی و به‌ویژه در چشم‌انداز ادیان ابراهیمی، یکی از وجوه مشترک انسان‌ها همانا مشابهت وجودی ایشان به‌واسطه خلقت از سوی خدای واحد است. این مطلب در ادبیات مورد مطالعه این مقاله به‌عنوان عنصری مهم ارزیابی شده است. طبق این رویکرد، که دارای مبنایی الهیاتی است، تلقی متون مقدس از انسان به‌شکل موجودی الهی و برخوردار از والدین ازلی مشترک^۱، در واقع به بنیانی برای تنظیم ارتباط فرد با «دیگری» در جامعه انسانی تبدیل می‌شود. براین اساس، ایمان به سرچشمه مشترک حیات برای تمامی موجودات بشری، که



همگی مخلوق خدای یکتايند، و نیز باور به وجود پیوند خانوادگی بین تک‌تک اعضای جامعه بزرگ بشری، باعث می‌شود تکلیف فرد برای مواجهه اخلاقی با سایرین روشن گردد؛ سایر انسان‌هایی که ظاهراً فرد پیمانی با آنان ندارد یا به سنت ایمانی متفاوتی تعلق دارند، اما در چهارچوب «خانواده» بشری با او خویشاوندی می‌یابند. در اندیشه مسیحی، این همبستگی انسانی در قالب اصل عدل طبیعی^۲ یا فطری جلوه‌گر می‌شود؛ اصلی که تمامی انسان‌ها را به واسطه ذات مشترکشان به مثابه حاملان نیکی ذاتی معرفی می‌کند. بر همین اساس، باور به خانواده واحد بشری باعث ایجاد احساسی عمیق از مسئولیت متقابل و همدلی میان اعضای جامعه جهانی می‌شود (Ruston, 2007, p. 35).

در بیانی مشابه، به نمونه‌های خطاب جهانی در قرآن کریم به کل بشریت، مانند «یا ایها الإنسان» و «یا ایها الناس»، اشاره شده و اعتقاد بر این است که این نکته به معنای شمول‌گرایی پیام قرآن و جنبه همگانی گفتمان و فراخوان آن است. همچنین، دو عنصر بشریت مشترک و برخوردار همگان از هدایت الهی به‌عنوان مبنایی برای برقراری روابط عادلانه و صلح‌آمیز مسلمانان با سایرین مطرح می‌شود. بر این اساس، قرآن مخاطبان خود را به پذیرش تفاوت‌های ناشی از خلقت در جامعه انسانی دعوت می‌کند و فهم تنوع فرهنگی و دینی و بهره‌برداری مثبت از آن را به مثابه بنیانی برای پی‌ریزی روابط بین‌انسانی در نظر می‌گیرد. ایجاد احساس مسئولیت درباره سایرین در جامعه جهانی نیز به‌صورت نتیجه‌ای مستقیم از باور به داشتن پیوند مشترک با تک‌تک اعضای این اجتماع بزرگ بشری مطرح می‌شود (Sachedina, 2009, pp. 200-201). در واقع، نویسندگان مسلمان در گستره جهانی اغلب با این‌گونه استدلال‌ها و همچنین با ارجاع به آیاتی مثل آیه ۱۳ سوره حجرات^۳ بحث می‌کنند که توجه‌دادن قرآن کریم به خاستگاه مشترک بشریت، سبب بسط مفهوم اخوت جهانی می‌شود. آنها تأکید می‌کنند که خطاب قرآن کریم در چنین آیاتی، کل جامعه بشری است، در نتیجه می‌شود گفت هدف این متن مقدس توسعه یکپارچگی و همگرایی در «خانواده» بزرگ انسانی است (Ahmad, 2002, pp. 14-18).

افزون بر آن، در حوزه صلح و حل مناقشه^۴ تأکید بسیاری بر صلح‌آفرینی از طریق تمرکز بر ارزش‌های مشترک در فرهنگ‌ها و ادیان جهان می‌شود. بر اساس یک استدلال، برای این کار لازم است بر ارزش‌هایی متمرکز شویم که شکل‌گیری روابط انسانی را بر پایه احترام، اعتماد یا حتی دغدغه و توجه به سایرین میسر می‌کند. در این چهارچوب، اعتقاد بر آن است که در

2. natural justice

۳. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات، ۱۳، ۴۴۵ق.ا).

4. Peace and Conflict Resolution



سنت‌های دینی مختلف می‌شود به منابع و ارجاعات قابل توجهی دربارهٔ ارزش‌های مشترک دست یافت و زمینه را برای تحقق چنین اهدافی فراهم نمود. مطابق این دیدگاه، روایت‌های اصطلاحاً «ابراهیمی» که بر وابستگی نسب‌شناختی یهودیت، مسیحیت و اسلام به شخصیت ابراهیم تأکید دارند، ممکن است به ابزاری مهم برای ایجاد پیوندهای انسانی تبدیل شوند (Gopin, 2000, p. 37). در چنین چهارچوب فکری است که پنداشت «خانواده» در تاریخ ارتباط بین یهودیت، مسیحیت و اسلام به مثابهٔ سرچشمه‌ای از قدرت، استحکام، حمایت، محبت و امنیت جلوه می‌کند. این مفهوم ممکن است به قرابت بیشتر ایمانداران و شکل‌گیری روابط مسالمت‌آمیزتر بین آنها کمک کند (Esposito, 2010, p. 39).

۲) نقش اشتراکات معنوی و سرشت فطری در همگرایی

برخورداری تمامی انسان‌ها از سرشتی معنوی یا فطری یکی دیگر از موارد اشتراکی است که در بحث‌های مربوط به این موضوع توجه زیادی به آن شده است. طبق این اظهارات، ادیان مختلف چنین تعلیم می‌دهند که تمامی انسان‌ها از ظرفیتی مشترک برای کسب خصیصه‌های معنوی برخوردارند. نگارندگان در ادبیات موجود معمولاً بر نمونه‌هایی از اشاره به این مطلب در ادیان مختلف متمرکز می‌شوند. در یک نمونه، در جهت کنشگری برای صلح دینی، با رهیافتی مقایسه‌ای به تعالیمی مهم در یهودیت، مسیحیت، آیین بودایی و اسلام اشاره می‌شود. یکی از این تعالیم از عهد عتیق در سفر پیدایش (۱: ۲۶-۲۸) است که نشان می‌دهد خدا «انسان را به صورت خویش» آفریده است. همچنین، آموزه‌ای از عهد جدید (متی، ۵: ۴۸) مطرح می‌شود که در آن عیسی مسیح چنین پند می‌دهد که همگان فرصت کمال را در اختیار دارند: «پس شما کامل باشید چنان‌که پدر آسمانی شما کامل است». افزون‌بر آن، گفته می‌شود در آیین بودایی نیز تعلیمی وجود دارد که تأکید می‌کند انسان باید مانند مادری که با تمام دقت و توجه از تک‌فرزند خویش مراقبت می‌کند، برای تمامی موجودات زنده ارزش قائل باشد و شعاع دوستی را در سراسر جهان، زیر و زبر، بی‌حد و مرز پراکنده سازد (Lepard, 2009, p. 162). قرآن کریم نیز با تأکید بر سرشت مشترک بشری، مانند آنچه در آیهٔ ۱۳ سورهٔ حجرات آمده است، این سرشت را به‌عنوان بنیانی برای برقراری روابط عادلانه و احترام‌آمیز میان انسان‌ها معرفی می‌کند. در این آیه، خلقت الهی انسان با هدف شناخت متقابل و پذیرش تفاوت‌ها تبیین شده است. این دیدگاه، انسان‌ها را نه تنها به‌عنوان اعضای یک خانوادهٔ جهانی، بلکه به‌عنوان مسئولانی اخلاقی در برابر یکدیگر معرفی می‌کند.

همچنین، در ادیان شرقی بر اهمیت یافتن شباهت‌ها و یکپارچه‌سازی تفاوت‌ها به‌عنوان ابزار کلیدی برای صلح‌آفرینی تأکید شده است. براساس یک رویکرد معنویت‌گرا در ادبیات دینی



هندوئیسم، یکی از ابزارهای مهم برای تحقق حیاتی توأم با صلح برای اعضای جامعه جهانی، یافتن شباهت‌های بین ایشان و یکپارچه‌سازی تفاوت‌هاست و به‌رغم تمامی تفاوت‌های ظاهری فردی یا اجتماعی، «نیکی همگانی فرزندان انسان» نقطه اشتراکی است که به‌مثابه نیروی همبسته در جوامع متنوع و چندفرهنگی بشری عمل می‌کند. این ادبیات با تمرکز بر چهار فضیلت اخلاقی سخاوت، گفتار نیک، خدمت‌رسانی به سایرین و رفتار توأم با ادب و احترام بیان می‌کند که این موارد از جمله فعالیت‌های یکپارچه و هماهنگ در جوامع بشری هستند. بنابراین، دولت‌ها و نیز رهبران دینی جهان باید با بهره‌برداری از همین راهبردهای اخلاقی، رفتار همبسته را ارتقا دهند و مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز را در جوامع بشری تقویت نمایند (Bhikkhu, 2005, p. 297).

اندیشمندان و فعالان دینی بر این باورند که سرشت معنوی مشترک انسان‌ها ظرفیتی است که ممکن است آنان را از انگیزه‌های حیوانی نظیر خشونت و انتقام‌جویی فراتر برده و به شفقت، عدالت و مهربانی سوق دهد. طبق این نگرش، برخلاف دیدگاه مادی‌گرایانه که انسان را صرفاً گونه‌ای تکامل‌یافته از حیوانات می‌داند، با انگیزه‌هایی چون میل به قدرت، حرص و شهوت، و براین‌اساس، جنگ و خشونت را امری اجتناب‌ناپذیر در جوامع انسانی قلمداد می‌کند؛ نگرش معنوی ادیان تصویری متفاوت از انسان و آرمان‌های او ارائه می‌دهد. در این نگاه، جنگ و خشونت نه یک ضرورت، که نشانه‌ای از ناکامی انسان در تحقق جایگاه والای معنوی خویش تلقی می‌شود؛ جایگاهی که در مسیر تحقق تقدیر الهی برای او ترسیم شده و خدای قادر، توانایی دستیابی به آن را در وجود انسان به ودیعه نهاده است. براین‌اساس، صلح‌طلبی و مبارزه با جنگ‌های ناعادلانه به وظیفه‌ای اخلاقی تبدیل می‌شود. این رویکرد، مؤمنان را برمی‌انگیزاند تا با درک توانایی‌های الهی خویش و با تأکید بر این باور مشترک که انسان صرفاً موجودی حیوانی نیست که محکوم به زندگی در دنیایی مملو از رقابت و کشمکش برای دستیابی به منابع محدود قدرت، شکوه یا دیگر ارزش‌های مادی باشد، در جهت تحقق صلح و عدالت تلاش کنند (Lepard, 2009, p. 165).

۳) دین و تقویت نظام‌مند همبستگی اجتماعی

دین از دیدگاه‌های مختلف، چه برون‌دینی و چه درون‌دینی، به‌عنوان یک نظام فکری قدرتمند برای تقویت همبستگی اجتماعی شناخته می‌شود. از یک منظر برون‌دینی، هوستون اسمیت^۵، مورخ برجسته ادیان، به مطالعه زمینه‌های اشتراک در ادیان مختلف می‌پردازد. در

5. Huston Smith (1919-2016)



این سو، او از مفهوم «فریحهٔ دینی»^۶ سخن به میان می‌آورد و چهار بخش مهم آن را به این ترتیب به‌اختصار بیان می‌کند: الف) پرسش‌های غایی بشر، معرف سرشت او هستند؛ ب) بشر برای یافتن پاسخ‌های خود به یأس و استیصال می‌افتد؛ ج) بشر در طلب پاسخ، در مکتب جویندگان و عرفا درس می‌آموزد؛ و د) این طلب و جست‌وجو به‌شکلی دسته‌جمعی صورت می‌گیرد. اسمیت این دیدگاه را در امتداد نظریه‌های امیل دورکیم^۷ توسعه می‌دهد و بر وجه اجتماعی دین تأکید می‌کند و به این سبب در چشم‌اندازی جامعه‌شناختی، دین تحقق‌بخش ارزش‌های مشترک جامعهٔ انسانی است (Smith, 2000, pp. 274-276). در این جهت، دورکیم مفهوم «فردگرایی اخلاقی»^۸ را در برابر «فردگرایی سودمدار»^۹ مطرح می‌کند و دین را به‌مثابهٔ ابزاری برای ایجاد پیوندهای عمیق اخلاقی در جامعه معرفی می‌نماید. او بر این باور است که دین نوعی نظام فکری و اعتقادی است که ممکن است مولد وحدت اخلاقی باشد، زیرا بر آن عناصری که افراد انسانی را از یکدیگر منفک می‌کند ارزش‌گذاری نمی‌کند، بلکه بر بشریت مشترک ایشان تکیه و تأکید دارد. به توصیف دورکیم، این دین از خودمحوری و خودپرستی انسانی برنمی‌خیزد، بلکه از همدلی و توافق با هر آنچه بشری است منشأ می‌گیرد (Houtman et al., 2011, pp. 10-11).

از دیدگاهی دیگر، تجربیات مشترک و شرایط بشری^{۱۰} می‌توانند بستری مناسب برای ایجاد حوزه‌های هم‌پوشان میان سنت‌ها و فرهنگ‌های دینی فراهم آورند. در این نگاه، مؤلفه‌هایی چون جست‌وجوی کمال، معنا، آرامش و حیات ارزشمند، که در هستهٔ تجربه‌های دینی قرار دارند، به‌عنوان نقاط اشتراک در میان ادیان و سنت‌های گوناگون شناسایی می‌شوند. این هم‌پوشانی‌ها، که در ابعاد مشترک فرهنگ دینی نمود می‌یابند، ممکن است مبنایی برای تقویت پیوندهای بین‌دینی باشند. براین‌اساس، آنچه امکان برقراری ارتباط میان پیروان سنت‌های مختلف را فراهم می‌آورد، درواقع، توانایی تأویل و بازتفسیر نمادها و آیین‌های دینی به شکلی است که آنها را با چهارچوب‌های باورهای پیشین و فرهنگی افراد همسو سازد (Gort, 1992, pp. 276-283). این فرایند بازتفسیر، به‌گونه‌ای عمل می‌کند که افراد بتوانند مفاهیم مشترک را در نمادها و آیین‌های دیگر سنت‌های دینی کشف و درک کنند. از این منظر، ادیان به جای برجسته‌کردن تفاوت‌ها، به ابزارهایی برای تعامل، یادگیری متقابل و درنهایت، همزیستی مسالمت‌آمیز تبدیل می‌شوند.

6. religious sense

7. Emile Durkheim (1858-1917)

8. Moral Individualism

9. Utilitarian Individualism

10. human condition



برداشتی دیگر، این هم‌پوشانی را در بستر اندیشه‌ی شمول‌گرایی و جامعیت اخلاقی مورد تأکید قرار می‌دهد. از این دیدگاه، دین با تکیه بر بشریت مشترک انسان‌ها، که نتیجه‌ی خلقت مشابه آنان است، زمینه‌ای برای گسترش این اندیشه فراهم می‌آورد. این بشریت مشترک، از یک سو به‌عنوان خاستگاه اخلاقی تعاملات انسانی عمل می‌کند و از سوی دیگر، پذیرش و گشودگی نسبت به طرق مختلف نیل به رستگاری و حقیقت واحد را ممکن می‌سازد. این رویکرد متضمن آن است که دین با تأکید بر بشریت مشترکی که حاصل خلقت مشابه انسان‌هاست به‌نوعی باعث شکل‌گیری اندیشه‌ی شمول‌گرایی و جامعیت اخلاقی در بافت سنت می‌شود. برای نمونه، مطابق آنچه در آیه ۴۸ سوره مائده^{۱۱} می‌بینیم، این وحدت اخلاقی زمینه‌ای مشترک را فراهم می‌آورد تا طرق متکثر در آن برای نیل به رستگاری و حقیقت واحد با پذیرش و گشودگی مواجه شوند و به‌این ترتیب، شرایط لازم برای تعاون و همگرایی صلح‌آمیز بشری میسر گردد (Sachedina, 2009, pp. 80-84).

تحلیل دیگر آن است که بسیاری از سنت‌های دینی، انسان را نه به‌منزله‌ی موجودی فردمحور و منفعت‌طلب صرف، و نه به‌شکل عضوی بی‌اختیار در یک ساختار جمعی، بلکه در مقام بخشی از یک جامعه‌ی انسانی یکپارچه تصویر می‌کنند. این رویکرد، که بر مفهوم خانواده‌ی بزرگ بشری تأکید دارد، بر این باور است که انسان‌ها از طریق شناخت این پیوند جمعی، انگیزه‌ای برای تعامل صلح‌آمیز با دیگران پیدا می‌کنند. این تعامل مبتنی بر همدلی و پذیرش متقابل است، چراکه در چنین چهارچوبی، هیچ فرد یا گروهی به‌عنوان دشمن تعریف نمی‌شود و همه به‌عنوان هم‌نوعانی در یک جامعه‌ی مشترک بشری دیده می‌شوند. براین اساس، ادیان مختلف با تأکید بر این نگاه، به ایجاد مثبت‌اندیشی و امید به صلح در سطح جهانی کمک می‌کنند (Leopard, 2009, p. 167).

از منظر دیگر، آنچه به تقویت همبستگی جهانی کمک می‌کند، فرایند همسان‌انگاری^{۱۲} و همانندسازی فرد با جامعه‌ی بزرگ بشری است. این نگاه معتقد است که انسان، هنگامی که خود را عضوی از این اجتماع کلان در نظر بگیرد، از محدودیت‌هایی که ناشی از مرزهای مصنوعی و تفاوت‌های فرهنگی یا اجتماعی است رها می‌شود. چنین نگرشی به فرد امکان می‌دهد تا تنوع و تکثر انسانی را نه به‌شکل مانعی برای همزیستی، بلکه به‌مثابه‌ی عنصری ارزشمند گرامی بدارد. این فرایند، علاوه بر پذیرش تفاوت‌ها، مسئولیت‌پذیری در قبال دیگران و تمامیت حیات بر روی زمین را تقویت می‌کند. در این چهارچوب، دین از طریق ترویج

۱۱. «... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...» (مائده، ۴۸، ۴۴۵ ق).



ارزش‌هایی چون محبت‌ورزی، آشتی‌طلبی و مراقبه‌های اخلاقی، ابزارهایی برای تحقق حیات صلح‌آمیز و مسالمت‌آمیز فراهم می‌آورد. این ابزارها، ضمن ارتقای روابط میان‌فردی، به تقویت انسجام در جوامع متنوع کمک می‌کنند (Hertog, 2010, pp. 36-37). البته این رویکرد به چالش‌هایی نیز اشاره دارد. از جمله اینکه پوسته بیرونی دین، که شامل آداب، مناسک و نمادهای هویت‌ساز است، ممکن است به جای تقویت انسجام، سبب بروز اختلاف و افتراق شود. اما در مقابل، باور بر این است که هسته معنوی ادیان، به دلیل دارا بودن الگوهای نگرشی و رفتاری مشترک، می‌تواند این تفرقه‌ها را کاهش دهد. این هسته، با تمرکز بر ارزش‌های جهانی مانند عدالت، محبت و مسئولیت‌پذیری نه تنها امکان همزیستی مسالمت‌آمیز را فراهم می‌آورد، بلکه انسجام جامعه انسانی را به سطح بالاتری از تعامل و همکاری سوق می‌دهد.

تحلیل‌ها نشان می‌دهند که دین از ظرفیت قابل توجهی برای اصلاح نگرش انسان‌ها درباره مرزبندی‌های درون‌گروه و برون‌گروه^{۱۳} برخوردار است. در این دیدگاه، دین پنداشتی انسانی‌تر و شمول‌گرا نسبت به «دیگری» ایجاد می‌کند و از طریق این نگرش، رفتارهایی مبتنی بر پذیرش و تعامل سازنده را میان گروه‌های مختلف تقویت می‌نماید. با ارائه تصویری مثبت از «دیگری»، دین قادر است اضطراب‌ها و احساس تهدیدهای هویتی افراد را که اغلب ناشی از تأکید بر تفاوت‌های «خویش‌تن» با «دیگری» است، کاهش دهد. این فرایند سبب مستحکم‌شدن پیوندهای انسانی و کاهش شکاف‌های هویتی در جامعه می‌شود. در نتیجه، روابط مسالمت‌آمیز میان افراد و گروه‌ها در خانواده بزرگ بشری تسهیل می‌گردد (Bhikkhu, 2005, p. 298). از منظری جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی، دین می‌تواند ساختارهای اجتماعی و ارزش‌های مشترک را به نحوی شکل دهد که انسجام و همبستگی در جوامع تقویت شود. نهادهای اجتماعی نظیر دین با اثرگذاری جمعی، توانایی پرورش ویژگی‌هایی چون کنترل نفس^{۱۴}، تفکر اخلاقی، و رفتارهای فکورانه^{۱۵} را دارند. این ویژگی‌ها به نوبه خود باعث می‌شوند که افراد در ارتباطات خود با دیگران به جای تأکید بر رقابت یا تضاد بر همکاری و تعامل سازنده متمرکز شوند (Tittle, 2011, pp. 108-109).

دیدگاه دیگری بر این باور است که پیوندهای اجتماعی، در گام نخست، باید در چهارچوبی کوچک‌تر و آشنا، مانند الگوی آرمانی خانواده، تقویت شوند. مطابق این رویکرد، خانواده به مثابه واحدی نمادین، مفهومی است که می‌تواند به ساحت‌های گسترده‌تر اجتماعی گسترش یابد و به ایجاد همبستگی در جوامع انسانی کمک کند. اما برای اینکه این گسترش به شکلی

13. In-group and Out-group

14. self-control

15. reflective behavior



ثمربخش انجام شود، لازم است که مفاهیم استعاره‌ی خانواده‌ی جهانی با اصول منطقی و قواعد عملی، مانند عدالت، مروت و برابری تکمیل شوند. چنین اصولی ممکن است مرزهای تعامل درون‌گروهی را به روابط بین‌گروهی گسترش دهند. این دیدگاه همچنین بر اهمیت اصول اخلاقی جهان‌شمول تأکید دارد که دین می‌تواند با ترویج آنها حلقه‌ی ارتباطات انسانی را فراتر از گروه‌های کوچک به جوامع جهانی بسط دهد. اصولی نظیر عدالت و برابری، به‌عنوان پایه‌هایی برای روابط انسانی پایدار، زمینه‌ساز همزیستی مسالمت‌آمیز و تعامل سازنده میان گروه‌ها و فرهنگ‌های متنوع خواهند بود. این نوع نگرش، که بر نگاه به بشریت به‌عنوان یک کل واحد استوار است، در تقویت همبستگی اجتماعی و کاهش تنش‌های ناشی از تفاوت‌های هویتی نقشی کلیدی ایفا می‌کند (Nipkow, 2003, pp. 86-91).

۴) اهمیت بازخوانی ارزش‌ها و تعالیم مشترک در ادیان

در عصر حاضر، اندیشمندان و فعالان دینی بسیاری هستند که بر ارزش‌ها، تعالیم و اصول مشترک در ادیان مختلف متمرکز می‌شوند و آنها را به‌شکل فرصتی برای صلح‌آفرینی مطرح می‌نمایند. برای نمونه چنین گفته می‌شود که سنت‌های ایمانی مختلف از ارزش‌های انسانی، روحانی و اخلاقی نسبتاً مشابهی مثل محبت، برابری، مساوات و صلح‌طلبی برخوردارند. براین‌اساس، مثلاً چنین بحث می‌شود که مفهوم فراگیر دَرَمَه^{۱۶} در آیین‌های هندی با پنداشت برابری و سعادت در سنت یهودی و آموزه‌ی جامع و گسترده‌ی آگاپه^{۱۷} در مسیحیت، و مفاهیمی همچون وحدت و محبت در تعالیم اسلامی و قرآنی و عدم‌آسیب^{۱۸} در باورهای آیین جاینی^{۱۹} و مواردی مشابه در سنت‌های بودایی و سیک^{۲۰} قابل مقایسه است. طبق این دیدگاه، ابعاد همگراساز این ارزش‌های اخلاقی در ادیان مختلف به بشریت کمک کرده است با الهام‌گیری از منابع گوناگون بصیرت معنوی که در زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی مختلف جای گرفته‌اند، با «دیگری» در هماهنگی و همسازی به همزیستی بپردازد (Didiji, 2008, p. 7). این ارزش‌های مشترک برای گروه‌های مختلف انسانی ممکن است در چهارچوب فرهنگ، نگرش کیهان‌شناختی، جهان‌بینی، رهیافت‌های اخلاقی و معنوی یا الیهیات و سنت‌های شفاهی و مکتوب دینی ایشان تعریف گردد. در نتیجه، به‌صورتی که محققانی نظیر دیوید لیتل^{۲۱} در حوزه‌ی ارتباط دین با صلح شرح می‌دهند، گام نخست در کشف زمینه‌های مشترک،

16. Dharma

17. Agape

18. Ahimsa

19. Jainism

20. Sikhism

21. David Little



اساساً احترام و تکریم تمامی آن چیزی‌هایی است که برای طرفین الهام‌بخش است و به ایشان انگیزهٔ فعالیت در راستای همزیستی و همگرایی می‌بخشد. به همین سبب، هر چه رشد معنوی در افراد و گروه‌ها افزایش یابد، امکان و احتمالات جدیدی برای برقراری صلح پایدار فراهم خواهد گردید. طبق این نگرش، تمامی ادیان می‌توانند در روند صلح نقش‌آفرین باشند و باید این حقیقت را به پیروان خود تعلیم دهند که لازم است تفاوت‌های خود را ارزشمند تلقی کنند و آن را ارج بنهند. اما به این طریق، هدف آن نیست که تنها در چهارچوب یک دین یا فرقه یا روش معنوی، آموزه‌هایی را بیابیم که الهام‌بخش صلح و دوستی است. بلکه قصد آن است تا در میان تنوع تمامی سنت‌های دینی، ایمانی و معنوی ارزش‌های مشترکی را کشف کنیم که الهام‌بخش و راهبر بشر امروز به‌سوی صلح باشد و روش زندگی جدیدی به دست آید که عدالت را به همگان اعطا نماید و حتی دغدغه نسبت به محیط زیست را نیز برانگیزاند (Little, 2007, p. 35).

ضمن بررسی ابعاد معنوی صلح‌آفرینی، برخی از نگارندگان تأکید دارند که در تمامی متون مقدس آموزه‌هایی از رهبران معنوی جهان دیده می‌شود که مدیریت تعارض را برای خروج جوامع انسانی از وضعیت خشونت و پیشبرد صلح تعلیم می‌دهند. بسیاری از فعالان متعلق به طیف دینی، مفهوم عبری شلوم یا معادل عربی آن یعنی سلام را سرآغاز استدلال‌ها و مباحث خود در ارتباط با همبستگی دین و صلح قرار می‌دهند. آنان اعتقاد دارند این لفظ کلیدی و مشترک که در خانوادهٔ ادیان ابراهیمی برای اشاره به پنداشت صلح به‌کار می‌رود، هرگز به یک آرمان رمانتیک یا رؤیایی اشاره ندارد، بلکه دورنمایی ممکن و عینی است که با جهد برای تحقق عدالت، بخشندگی و آشتی پیوند می‌یابد (Haar, 2005, pp. 23-24).

در نمونه‌هایی دیگر گفته می‌شود که بودا پیام خود را مهرورزی قرار می‌دهد؛ موسی در ده فرمان خود به تحریم قتل نفس می‌پردازد؛ لائوزه^{۲۲} بر ضرورت هماهنگی دو نیروی متضاد یین و یانگ^{۲۳} متمرکز می‌شود؛ عیسی مسیح همگان را به نیکوکاری و آشتی دعوت می‌کند؛ و پیامبر اسلام جهاد اکبر را مبارزه با عوامل خشونت‌زا در نفس آدمی یعنی نفرت و خشم اعلام می‌دارند. به این ترتیب، راه نیل به صلح بهره‌گیری از دانش مشترک و همگانی تمامی فرهنگ‌های جهانی است. طبق این نگرش، باید با آموزش و انتقال این تعالیم مشترک دربارهٔ صلح، اعضای جامعهٔ جهانی را به فهم و تکریم ارزش‌های مشترک ترغیب کرد و ایشان را از خصومت و دشمنی برحذر داشت (Harris, 2006, p. 221).

در این میان، برخی پژوهشگران بر نقش متفکران و مفسران در شکل‌دهی به ارزش‌های هر



22. Laozi (601 BC)

23. Yin and Yang

نسل از ایمانداران تأکید می‌کنند. به بیان دیگر، ارزش‌های مشترک در ادیان به‌صورت خام و صرفاً مندرج در متون مقدس چندان کارایی ندارند، بلکه لازم است تا نخبگان دینی با شناخت نیازهای جوامع خود، به استخراج هرمنوتیکی اصول مشترک برای کاربرد در فضایی واقعی اقدام کنند. به این ترتیب، در صورت بهره‌برداری اندیشمندان از ارزش‌ها و تعالیم مشترک در ادیان مختلف، حل و فصل بسیاری از تنش‌ها و کشمکش‌ها در جامعه انسانی تسهیل خواهد گردید. مطابق این نگرش، استفاده از ابزارهای تفسیری و روایی دینی است که این شرایط را فراهم خواهد ساخت تا خطوط اشتراکی بین گروه‌های انسانی ترسیم گردد، آنان را در چهارچوب خانواده بزرگ انسانی قرار دهد و فرصت‌هایی را برای برقراری صلح فراهم آورد. برای نمونه، گفته می‌شود که با توجه به اهمیت، گستره و تأثیرگذاری خاص ادیان ابراهیمی در دنیای امروز، برخی از وجوه دینی در آن سه سنت، نظیر روایت موجود درباره وابستگی نسبی و ریشه‌ای یهودیت، مسیحیت و اسلام به شخصیت ابراهیم می‌تواند به‌راستی نقشی غیرقابل‌انکار را در شکل‌دهی به نوعی پیوند میان جمع متفرق انسانی داشته باشد. بر همین اساس، می‌شود از چنین منابع دینی که به‌صورت بالقوه بین اعضای جامعه بشری پیوند و اتصال نزدیک برقرار می‌سازند به‌گونه‌ای بهره برد که شرایط و دورنمای ایجاد صلح پایدار مهیا گردد. این چنین است که بسیاری از اندیشمندان در عرصه صلح و حل مناقشه حتی یکی از کمک‌های مهمی که نخبگان دینی می‌توانند داشته باشند را بازسازی مضامین روایی دینی و ارائه ساختارهای روایی جایگزین می‌دانند؛ امری که به نظر ایشان با تمرکز بیشتر بر ابعاد معنوی و اخلاقی ثمربخش دین ممکن است تسهیل‌کننده همگامی و هماهنگی حداکثری ادیان با نیازهای روز انسان در جهان معاصر باشد. به این شکل، بسیاری اعتقاد دارند که هسته مرکزی و اصیل ایمان دینی از این قابلیت برخوردار است که زمینه را برای تمرکز بر عناصر مشترک در سنت‌های دینی مختلف به وجود آورد و در عصر جدید به بنیانی اساسی برای پشتیبانی از جامعه مدنی، حقوق بشر و نیز مردم‌سالاری راستین در چهارچوب تعالیم اخلاقی ادیان تبدیل شود (Gopin, 2005, pp. 50-52).

طبق یک نگرش دینی دیگر، ادیان مختلف در طول تاریخ همواره بر الگوهای چندفرهنگی از تعالیم اجتماعی متمرکز بوده‌اند. به این معنا که رهبران معنوی و دینی در سنت‌های متعدد، همواره فارغ از محدودیت‌های فرهنگ، ملیت، نژاد، طبقه و جایگاه اجتماعی یا اقتصادی خویش عمل کرده‌اند و در قالب این تنوع انسانی توانسته‌اند برخورد و رفتار یکسانی را با مخاطبان خود داشته باشند. طبق این مدعا، هیچ‌یک از سنت‌های دینی تعالیم خود را به نژادی خاص در کشوری خاص از جهان منحصر نکرده، بلکه آموزه‌های خود را برای تمام جهانیان تبلیغ کرده‌اند. این گفتمان ضمن تأکید بر اصل توحید استدلال می‌کند که ادیان



مختلف شکل‌ها و روش‌های متنوعی هستند که خدای واحد آنها را به مردم عرضه کرده است و به دلیل همین منشأ واحد، زمینه‌های مشترکی از ارزش‌ها و اصول مشابه را می‌شود در بین آن‌ها مشاهده کرد (Kung, 2005, p. 44).

آسیب‌شناسی تمرکز تجویزی بر اشتراکات ادیان

البته بحث از اشتراکات ادیان به‌خصوص در حوزه فلسفه دین، حساسیت‌هایی را درباره نسبت بین وحدت درونی یا متعالی ادیان و مسئله کثرت‌گرایی دینی یا حقانیت تمام ادیان به وجود آورده است (محمدی و خسروپناه، ۱۳۸۹). اما با عنایت به اهمیت همگرایی ادیان و مذاهب مختلف برای نقش‌آفرینی جدی و تأثیرگذار در تحولات جهان معاصر که مشخصاً برای چهارچوب کلی خود ادیان و مسائل بومی آنها نیز آثاری به همراه داشته و خواهد داشت، شاید گاه بتوانیم بسیاری از این چالش‌های فکری و فلسفی را در پراکنش بگذاریم و تعلیق نماییم و با اتخاذ رهیافتی کارکردی بررسی کنیم که برجسته‌سازی عناصر مشترک در ادیان و مذاهب اساساً به چه طریق به بهبود همگرایی و همزیستی در اجتماع انسانی کمک می‌کند. این پرسش مشخصاً همسو با جایگاه دین به‌منزله منبعی مهم برای ایجاد فرهنگ صلح و همگرایی در جامعه انسانی است که عرصه را برای شکل‌دهی به نگرش‌ها و پیش‌فرض‌های صلح‌آفرین در روابط انسانی بر مبنای آموزه‌های ادیان مختلف فراهم می‌آورد (حسن‌زاده و اکبری، ۱۳۹۲). در واقع، رویکردهای سیاست‌محور و خط‌مشی‌محور در سال‌های اخیر تلاش کرده‌اند نقش و ظرفیت دین و نهادهای دینی را در ایجاد صلح و حل منازعات به‌صورتی سامانمند و عملیاتی به کار گیرند. این گفتمان که اغلب بر نسخه‌های تجویزی متمرکز است، ادبیاتی غنی اما به‌شدت کارکردمحور و مداخله‌گرانه ایجاد کرده است که عمدتاً ظرفیت‌های بالقوه و عملیاتی دین را برای صلح‌آفرینی و عدم خشونت برجسته می‌کند. چنین رهیافتی، اگرچه در طراحی سیاست‌ها و اقدامات عمومی و جهانی کاربردی و شاید مفید به نظر می‌رسد، با این حال، تمایل آن به تمرکز بر آنچه «بزارگرایی دینی» می‌نامیم، غالباً به بهای ازدست‌رفتن درک عمیق‌تر از دین و رابطه آن با صلح تمام می‌شود و نظریه‌های آکادمیک را از رهیافت‌های توصیفی به سمت برخوردهای پیش‌بینانه، تجویزی و مداخله‌گر سوق می‌دهد. در نتیجه، دست‌کم یک شکاف مهم در ادبیات پژوهشی موجود دیده می‌شود: کمبود رهیافت‌هایی که پیش از هر چیز با نگاهی تبیینی و تفسیری، رابطه دین و صلح را درک کنند. این شکاف به‌ویژه در تنش کلاسیک میان تجویز و توصیف^{۲۴} در پژوهش‌های فرهنگی قابل شناسایی است و اغلب سبب شده به پرسش‌های بنیادی‌تر درباره ماهیت همبستگی دین با صلح، و حتی دیگر پدیده‌های



اجتماعی، به قدر کافی و عمیق پرداخته نشود. برای درک بهتر این چالش، می‌توان ملاحظات روش‌شناختی اندیشمندانی نظیر ماکس وبر را در علوم اجتماعی یادآوری نمود که تأکید دارد پژوهشگران باید از هرگونه تجویز ارزشی پرهیز کنند و تمرکز خود را بر توصیف پدیده‌ها همراه با تفهم و تفسیر عمیق معطوف نمایند (Weber, 1949).

تلاش برای تعریف و به‌کارگیری اشتراکات ادیان در جهت صلح‌آفرینی، هرچند در ظاهر گامی سازنده و همگرایانه به نظر می‌رسد، با چالش‌های عمیق و پیچیده‌ای مواجه است که بدون واکاوی انتقادی و توجه به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و پویایی‌های متنوع فرهنگی در جوامع بشری، به بازتولید نابرابری‌ها و گفتمان‌های هژمونیک منجر می‌شود. یکی از این چالش‌ها «تعریف» اشتراکات ادیان است. این پرسش که چه کسانی، تحت چه شرایطی، و با چه اهدافی این اشتراکات را شناسایی و تعریف می‌کنند، حاکی از نقش قدرت در فرایند شکل‌دهی به گفتمان‌های دینی است. در بسیاری موارد، نهادها یا گروه‌های غالب در جوامع دینی یا بین‌المللی، از گفتمان اشتراکات برای حفظ منافع خود و تثبیت وضعیت موجود استفاده می‌کنند. در چنین وضعی، گروه‌هایی که به‌صورت تاریخی به حاشیه رانده شده‌اند و فاقد قدرت و صدای لازم برای شنیده‌شدن و دیده‌شدن هستند، ممکن است عمدتاً خواه ناخواه از فرایند تصمیم‌گیری دربارهٔ اینکه عناصر مشترک ادیان چه هست یا چه نیست، کنار گذاشته شوند و روایت‌های آنان از دین و هویت دینی‌شان نادیده گرفته شود. این امر ممکن است به تقویت گفتمان‌هایی منجر شود که تفاوت‌ها را سرکوب کرده و فضای بین‌دینی را به عرصه‌ای تبدیل کند که از نظر آنان باید الزاماً بازتاب‌دهندهٔ منافع قدرت‌مداران ادیان باشد.

چالش دیگر این رویکرد، تأثیر آن بر پنهان‌سازی نابرابری‌های ساختاری در جوامع است. در جوامعی که روابط بین‌فردی و بین‌گروهی تحت تأثیر نابرابری‌های عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار دارد، تأکید بر اشتراکات ادیان به‌عنوان ابزار صلح‌آفرینی ممکن است به انحراف توجه از مسائل بنیادی‌تر منجر شود. این چالش را براساس نظریهٔ یوهان گالتونگ^{۲۵} دربارهٔ ابعاد ساختاری و فرهنگی خشونت نیز می‌توان مورد توجه قرار داد. تأکید بر اشتراکات ادیان بدون تحلیل انتقادی و بافتاری ممکن است در وضعیت‌هایی خاص در خدمت «خشونت ساختاری» (Galtung, 1969) قرار گیرد که در آن نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های ساختاری به‌صورت غیرمستقیم آسیب‌هایی را به گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده و کم‌قدرت وارد می‌کند؛ حتی اگر هیچ فرد یا نهادی به‌طور مستقیم عامل خشونت، تعدی یا نابرابری نباشد. در این بافت، تمرکز بر اشتراکات دینی، بدون بررسی انتقادی نابرابری‌های نهادی یا ساختاری می‌تواند این خشونت‌ها را پنهان، و به بازتولید آنها کمک کند. برای مثال، تأکید بر ارزش‌هایی



مانند محبت یا صلح ممکن است بدون در نظر گرفتن اوضاع واقعی اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی، به طور ضمنی روابط ناعادلانه قدرت را تثبیت کند و این تصور را ایجاد نماید که صلح و همزیستی تنها با تکیه بر این ارزش‌ها قابل دستیابی است، در حالی که ریشه‌های عمیق خشونت ساختاری نادیده گرفته می‌شود. از سوی دیگر، گفتمان اشتراکات دینی ممکن است به نوعی «خشونت فرهنگی» (Galtung, 1990) نیز منجر شود. خشونت فرهنگی، به تعبیر گالتونگ، به باورها، نگرش‌ها و ارزش‌هایی اشاره دارد که خشونت ساختاری را توجیه می‌کنند یا به آن مشروعیت می‌بخشند. تأکید افراطی بر اشتراکات دینی در تعامل بین ادیان ممکن است این تصور را تقویت کند که تفاوت‌های فرهنگی یا دینی نباید به رسمیت شناخته شوند، زیرا ممکن است تهدیدی برای وحدت یا صلح به شمار آیند. این نگاه تقلیل‌گرایانه به ادیان ممکن است صدای گروه‌های به حاشیه رانده شده را خاموش، و روایت‌های غالب و هژمونیک را تقویت کند. در نتیجه، خشونت فرهنگی به حفظ وضعیت موجود کمک می‌کند، زیرا باعث می‌شود ساختارهای نابرابر قدرت به جای نقد و اصلاح، به عنوان اجزای طبیعی و غیرقابل چالش پذیرفته شوند. بنابراین، استفاده از اشتراکات ادیان بدون در نظر گرفتن عوامل ساختاری و فرهنگی که ممکن است حقوق برخی ادیان یا مذاهب را تضییع نماید، نه تنها نمی‌تواند صلح پایداری ایجاد کند، بلکه ممکن است نابرابری‌های موجود را عمیق‌تر کند. برای مقابله با این خطرات، لازم است گفتمان اشتراکات با تحلیل دقیق بافت‌های اجتماعی و سیاسی همراه باشد و به جای پنهان کردن یا توجیه نابرابری‌ها، بر آشکارسازی و چالش‌گری آنها تمرکز کند. در این مسیر، رویکردی انتقادی می‌تواند به شکستن چرخه خشونت ساختاری و فرهنگی کمک کرده و زمینه‌های واقعی صلح و عدالت را فراهم آورد.

سومین چالش این رویکرد، خطر تقلیل‌گرایی دینی و نادیده گرفتن تفاوت‌هاست. تمرکز بیش از حد بر نقاط مشترک، ممکن است عمق الهیاتی و فرهنگی سنت‌های دینی را کاهش داده و این سنت‌ها را به مجموعه‌ای از ارزش‌های کلی و جهانی تقلیل دهد. چنین نگاهی ممکن است به بی‌اعتنایی به تفاوت‌های غنی و معنادار بین ادیان منجر شود؛ تفاوت‌هایی که نه تنها منابع تنش نیستند، بلکه ممکن است به عنوان ابزارهای یادگیری متقابل و تقویت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز عمل کنند. در عین حال، این رویکرد می‌تواند با مقاومت گروه‌هایی مواجه شود که احساس می‌کنند هویت و باورهای منحصر به فردشان نادیده گرفته شده است. بنابراین، لازم است تلاش‌های مبتنی بر گفتمان اشتراکات ادیان با رویکردی انتقادی و بافتاری همراه باشد که ضمن پذیرش و احترام به تفاوت‌ها، تأثیرات اجتماعی و سیاسی این گفتمان را نیز به دقت بررسی کند تا تلاش‌ها برای صلح و همبستگی، به جای تقویت روابط قدرت نابرابر، باعث تغییرات پایدار و عدالت‌محور شود.



این سومین چالش در تأکید افراطی بر اشتراکات دینی را می‌شود در پرتو نقدهایی نیز ملاحظه نمود که به‌ویژه برخی متفکران در حوزه الیهیات تطبیقی به اندیشه کثرت‌گرایی از نوع جان‌هیک^{۲۶} وارد کرده‌اند. به باور این منتقدان، آن نوع از کثرت‌گرایی که از همه ادیان انتظار دارد در تجربه‌ای واحد یا حقیقتی بنیادین سهیم باشند، عملاً رویکردی شبه‌شمولگرا^{۲۷} را دنبال می‌کند و به همان اندازه که قرار بود در برابر انحصارگرایی بایستد، ممکن است سلطه‌جویانه و هژمونیک عمل کند. در این چشم‌انداز، تأکید صرف بر اشتراکات، تهدیدی برای تنوع ادیان و جنبه‌های منحصربه‌فرد هر سنت دینی است و ممکن است مانع شکل‌گیری گفت‌وگوهایی شود که می‌تواند با در نظر گرفتن تفاوت‌های اساسی میان ادیان، درکی عمیق‌تر را رقم بزنند (Clooney, 2010). مطابق این نگرش انتقادی در الیهیات، درک ژرف از سنت‌های دینی زمانی میسر است که غنای واقعی و منحصربه‌فرد آنها شناخته شود، نه اینکه تنها بر نقاط کلیشه‌ای یا ظاهراً مشترک تمرکز شود. چنین تمرکزی بر اشتراکات خطر آن را دارد که عمق معنوی متون مقدس و آموزه‌های دینی نادیده گرفته شود و رویکردی شکل بگیرد که تفاوت‌های الیهیاتی را صرفاً امری ثانوی یا ناچیز بداند. در چهارچوب یک کثرت‌گرایی یا شمول‌گرایی بی‌قید و شرط، تلاش برای یافتن نقاط مشترک یا اتخاذ رویکردهایی که تفاوت‌ها را به نفع اشتراکات نادیده می‌گیرند، ممکن است نه تنها به تنزل سنت‌های دینی به مفاهیم کلی و سطحی منجر شود، که عملاً مانع از تحقق گفت‌وگوهای واقعی بین دینی گردد. شناخت و احترام به تفاوت‌های عمیق الیهیاتی، پیش‌شرط ضروری برای گفت‌وگوی معنادار بین ادیان است. نادیده گرفتن این تفاوت‌ها به بهانه ایجاد توافقات کلی، نه تنها به ترویج و تقویت همزیستی کمک نمی‌کند، بلکه ارزش‌های متنوع و پیچیدگی‌های الیهیاتی ادیان را نیز در حاشیه قرار می‌دهد. شناخت عمیق از سنت‌های دیگر تنها در صورتی ممکن است که این سنت‌ها در تمام غنای خود بررسی شوند، نه اینکه به نقاط مشترک و کلیشه‌ای محدود گردند. چنین محدودیتی، خطر کاهش عمق و ارزش معنوی متون مقدس و آموزه‌های دینی را به همراه دارد و ممکن است به نوعی بیگانگی الیهیاتی منجر شود. این نوع تقلیل‌گرایی، به‌ویژه در بافت‌های فرهنگی و سیاسی نابرابر، ممکن است به حاشیه‌راندگی سنت‌های دینی خاصی بینجامد که خود را در این گفتمان نادیده‌گرفته‌شده احساس می‌کنند. از این‌رو، تلاش برای یافتن اشتراکات دینی، بدون توجه به زمینه‌های قدرت و تنش‌های ساختاری، ممکن است نتیجه‌ای معکوس داشته باشد و به جای تقویت همگرایی، مانع تعاملات بین‌دینی معنادار گردد. در تأکید بر مسئله «حقیقت» در ادیان، اندیشمندان در الیهیات و گفت‌وگوهای بین‌دینی

26. Hick-style pluralism

27. inclusivism in disguise



هشدار می‌دهند که رویکردهای بیش از حد کثرت‌گرا ممکن است به نوعی نسبی‌گرایی منجر شود که توانایی ادیان در طرح ادعاهای منحصربه‌فرد دربارهٔ حقیقت را تضعیف کند (Von Stosch, 2016). این مسئله، به‌ویژه در زمینهٔ تعاملات بین‌فرهنگی و بین‌دینی، به مانعی جدی تبدیل می‌شود. احترام به سنت و ادعاهای ایمانی منحصربه‌فرد هر دین، به جای تقلیل آنها به ارزش‌های مشترک، می‌تواند راهی برای توسعهٔ همکاری‌ها و تعامل معنادارتر و عمیق‌تر باشد و امکان تقویت ارتباطات واقعی و سازنده میان فرهنگ‌ها و ادیان مختلف را فراهم آورد.

الگویی برای اهتمام به اشتراکات و افتراقات در تعامل بین‌دینی

روند جهانی‌شدن در روزگار کنونی، تأثیراتی ژرف بر حیات بشری برجای گذاشته و ضمن دگرگون‌ساختن فرایند انتقال اطلاعات و تعاملات بین‌المللی، به پیدایش تعارض‌های فرهنگی در جوامع گوناگون انجامیده است. مطابق آنچه از مرور دیدگاه‌های طرح‌شده در ادبیات حاضر در بحث اشتراکات ادیان برمی‌آید، دین می‌تواند در این میان در مقام پدیده‌ای ظاهر شود که بسترهای لازم را برای شکل‌گیری ارزش‌های مشترک انسانی فراهم آورد. به تعبیر دیگر، دین با تقویت یک گرایش فراگیر به سوی معنا و معنویت، می‌تواند مبانی یک اخلاق جهانی را بنا نهد و از این رهگذر، زمینهٔ تدوین قوانین و مقررات فراملی، شکل‌گیری نهادهای پاسخ‌گو در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی و ارتقای احساس شهروندی جهانی را فراهم سازد. برپایهٔ این رویکرد، کارکرد دین در مواجهه با معضلات برخاسته از جهانی‌شدن بدین صورت است که ادیان مختلف، از رهگذر آموزه‌های تعلیمی و تأکید بر اصول و ارزش‌های مشترک، به تسهیل دشواری‌های فرهنگی، به‌ویژه در بافت چندفرهنگی جوامع، یاری می‌رسانند. بدین ترتیب، اعضای جامعهٔ بشری می‌توانند به‌رغم تعلق به چهارچوب‌های متفاوت معرفتی، با همزیستی و همگرایی هرچه بیشتر، در کنار یکدیگر به حیات خود ادامه دهند (Juergensmeyer, 2009). فارغ از اختلافات و تعارض‌ها و تقابل‌هایی که ممکن است میان ادیان و مذاهب مختلف در ابعاد فکری، فلسفی، حقوقی و حتی تاریخی وجود داشته باشد، تمرکز بر ظرفیت‌های ارزشی و اخلاقی و اعتقادی مشترک دینی و معنوی در جهان امروز می‌تواند به‌راستی عرصه‌ای گسترده را برای نقش‌آفرینی این منابع فرهنگی ارزشمند در جهت ایجاد زمینه‌های همگرایی و تعاون، و همچنین استقرار عدالت و مسالمت در اجتماع انسانی فراهم آورد. با عنایت به اهمیت شناختن مسیرهایی نو برای تحقیقات آینده در این زمینه، به نظر می‌رسد لازم است تا نخبگان دینی در تمامی ادیان اهتمام بیشتری به کشف این قابلیت‌ها و زمینه‌های اشتراک با توسل به ابزارهای نظری جدید داشته باشند؛ اقدامی که ممکن است به نوبهٔ خود بسترساز تفاهم و تعامل علمی و فکری بین اندیشمندان دینی و معنوی در دنیای امروز گردد.



مباحث این مقاله، به‌خصوص در بخش تحلیل انتقادی آن، نشان داد که تکیه بر اشتراکات دینی بدون رویکردی نقادانه و بافتاری، ممکن است به جای ایجاد صلحی پایدار، ناخواسته روابط نابرابر قدرت را تثبیت کرده و تعارض‌های نهفته را پنهان کند. چنین رویکردی، اگرچه ظاهری همگرایانه و مثبت دارد، در عمل قادر به مواجهه با ریشه‌های عمیق خشونت‌ساختاری و فرهنگی نخواهد بود. از سوی دیگر، صرف تمرکز بر تفاوت‌ها و برجسته‌سازی ناسازگاری‌های میان سنت‌ها نیز ممکن است تعامل بین‌دینی را به بن‌بست بکشاند و مانعی در برابر کشف ظرفیت‌های مشترک برای همزیستی و عدالت باشد. بنابراین، لازم است رویکردی اتخاذ شود که هم‌زمان بر ابعاد اخلاقی و معنوی مشترک تأکید کند و درعین‌حال، نابرابری‌ها و تمایزات دینی را موشکافانه تحلیل نماید تا از این رهگذر بتوان زمینه‌ای برای همگرایی ژرف، عدالت‌محور و احترام‌آمیز فراهم ساخت.

آنچنان‌که از کاترین کورنیل^{۲۸} (۲۰۱۹)، اندیشمند برجسته در الیهیات تطبیقی و تعامل بین‌فرهنگی می‌توان آموخت، هر گفت‌وگوی بین‌دینی، برای مؤثر بودن، نیازمند مؤلفه‌هایی نظیر تواضع معرفتی نسبت به باورهای خویش، تعهد توأمان به سنت دینی خود و درعین‌حال فهم عمیق آموزه‌های سنت «دیگری»، همدلی در مواجهه با تجربه‌های دینی متفاوت و آمادگی برای ارزیابی انتقادی مفروضات خود است. در این فرایند، مواجهه با آرای دینی «دیگری» نه تنها می‌تواند گستره‌ای تازه از بینش‌ها و پرسش‌های مشترک را پیش روی طرفین گفت‌وگو بگشاید، بلکه امکان می‌دهد باورها و تعبیرات و فهم‌های مسلط در درون هر سنت دینی نیز از منظری تازه بازاندیشی شوند.

کورنیل به‌خصوص در الگوی «یادگیری بین‌دینی»^{۲۹} خود نشان می‌دهد که در بافت مواجهه‌های بین‌دینی، چه فرایندهایی از فهم، بازاندیشی و تبادل رخ می‌دهد. در این الگو شش نوع فرایند یادگیری بین‌دینی مطرح می‌شود که هر یک به شیوه‌ای خاص، اشتراکات و افتراقات سنت‌های دینی را تحلیل و ارزش‌گذاری می‌کند: نخست، «تقویت»^{۳۰} که از رهگذر تأکید بر تجربه عمیق ایمانی فرد در مواجهه با «دیگری» و با مقایسه و کنارهم‌نهادن اشتراکات و افتراقات، فهم و پیوند با سنت دینی خویش را تعمیق می‌بخشد؛ دوم، «تصحیح»^{۳۱} که به اصلاح برداشت‌های نادرست و ترمیم روابط مخدوش میان ادیان و حتی در درون سنت خویش می‌پردازد؛ سوم، «بازکشف»^{۳۲} که عناصر کمرنگ‌شده یا آموزه‌های فراموش‌شده

-
- 28. Catherine Cornille
 - 29. Interreligious Learning
 - 30. Intensification
 - 31. Rectification
 - 32. Recovery



یک سنت را از دریچهٔ تعامل با ادیان دیگر دوباره مطرح می‌کند؛ چهارم، «بازتفسیر»^{۳۳} که با بهره‌گیری از چهارچوب‌های مفهومی دیگر ادیان، آموزه‌های سنت خودی را به‌گونه‌ای تازه تحلیل می‌کند؛ پنجم، «اقتباس»^{۳۴} که به‌طور آگاهانه عناصری را از سنت‌های دینی دیگر برمی‌گیرد تا به تحول یا تکمیل سنت خود کمک کند؛ و درنهایت، «تصدیق»^{۳۵} که به تأیید و استحکام مجدد هویت دینی خویش پس از مواجهه با آموزه‌ها و تجربه‌های سنت دیگر می‌انجامد.

الگوی یادگیری بین‌دینی کاترین کورنیل می‌تواند پاسخی مؤثر به چالش‌هایی باشد که در تأکید بر اشتراکات ادیان و تقلیل‌گرایی ناشی از آن نهفته است. این الگو، فرایندی چندلایه را برای تعامل ادیان ترسیم می‌کند که در آن، اشتراکات و افتراقات نه‌تنها به‌شکل نقاط عطف، بلکه به‌مثابهٔ فرصت‌های یادگیری مورد توجه قرار می‌گیرند. این الگو بر آن است که صرف تمرکز بر اشتراکات دینی ممکن است به سطحی‌نگری و پنهان‌سازی تفاوت‌های بنیادین منجر شود، درحالی‌که غفلت از نقاط مشترک نیز ممکن است به انسداد گفت‌وگو و تقابل هویتی دامن بزند. از این منظر، مواجههٔ ادیان در چهارچوب الگوی کورنیل فرایندی پویا و انتقادی است که طی آن، هر سنت دینی با تواضع معرفتی به بازنگری مفروضات خویش می‌پردازد و هم‌زمان از سنت دیگری می‌آموزد؛ به‌گونه‌ای که مرزهای هویت هر دین، ضمن پذیرش گوناگونی الهیاتی، دستخوش گشودگی و تحول سازنده می‌شود. در چنین فرایندی، اشتراکات بستر همگرایی و پیشبرد صلح را می‌گشایند و تفاوت‌ها نیز به جای مانع‌تراشی، به سرچشمه‌ای برای درک متقابل عمیق‌تر و نقد ساختارهای قدرتی تبدیل می‌شوند که ممکن است در پسِ ظاهری صلح‌آمیز پنهان مانده باشند.

بدین ترتیب، وقتی از کاربرد الگوهایی شبیه آنچه کورنیل ارائه می‌دهد در این مقاله سخن می‌گوییم، مقصود فقط تأکید بر «اشتراکات» به‌عنوان پلی برای تقریب ادیان نیست، بلکه به‌گونه‌ای نظام‌مند، به نحوهٔ عیان‌شدن الگوهای قدرت در یک فرایند میان‌دینی نیز می‌پردازیم. الگوی کورنیل اجازه می‌دهد تا بررسی کنیم چگونه افراد و گروه‌های درگیر در تبادل میان‌دینی ممکن است با موضع تواضع یا بالعکس، با موضع برتری معرفتی وارد عرصه شوند، یا چگونه ممکن است «یکدستی ظاهری» بر اشتراکات، به معنای بی‌اعتنایی به اختلاف دیدگاه‌ها یا ارزش‌های محوری سنت دیگر تفسیر شود. درواقع، این الگو به ما یادآور می‌شود که گفت‌وگوی میان‌دینی همواره در بستری شکل می‌گیرد که از کشمکش‌های



33. Reinterpretation

34. Appropriation

35. Reaffirmation

تاریخی، نابرابری‌های اجتماعی، یا ابهامات الهیاتی خالی نیست. از این رو، نقش الهیات عملی انتقادی در پیوند با الگوی کورنیل، فراهم کردن سنجشی پیوسته از این ابعاد پیچیده است تا همگرایی و همبستگی، در عین احترام به تمایزات اصیل و ارزشمند، به بازتولید نظم‌های نابرابر و گفتمان‌های حاشیه‌ساز منجر نشود. یادگیری بین‌دینی در این چهارچوب، شامل فرایندهایی پویاست که در آن باورها و آداب هر دین، در جریان تعامل با آموزه‌های دیگر ادیان به چالش کشیده می‌شود؛ امری که به نوبه خود موجب تعمیق فهم طرفین، آشکارشدن ناسازه‌های موجود در هر سنت، و یافتن مسیرهایی تازه برای مواجهه با تنش‌های فرهنگی و اجتماعی می‌شود. در این فضا، اشتراکات صرفاً دستاویزی برای فراق‌کنی همگرایی نیستند، بلکه انگیزه‌ای می‌شوند تا ابعاد پنهان و حتی مناقشه‌برانگیز سنت خودی و دیگری با صداقت بیشتر مطرح شود. الگوی کورنیل به‌طور خاص بر اهمیت نقد و بازاندیشی درونی تأکید می‌کند، که این امر برای تعامل سازنده میان ادیان حیاتی است. این فرایند به پیروان هر سنت دینی اجازه می‌دهد از طریق تعامل با دیگری، محدودیت‌های تفسیری و روش‌شناختی سنت خود را شناسایی کرده و نسبت به آنها بازنگری کنند. در نتیجه، چنین رویکردی ممکن است تعاملات بین‌دینی را از صرفاً یک پروژه توصیفی و نظاره‌گرانه فراتر برده و آن را به یک فعالیت پویا و تحولی تبدیل کند. بنابراین، الگوی یادگیری بین‌دینی کاترین کورنیل نه تنها ابزاری ارزشمند برای درک بهتر تبادلات بین‌دینی است، بستری برای ایجاد تعاملاتی عمیق و مبتنی بر نقد فراهم می‌آورد که در آن، اشتراکات و تفاوت‌ها به‌صورت هم‌زمان در جهت ایجاد صلح و همبستگی واقعی به کار گرفته می‌شوند.

نتیجه‌گیری

نقش دین در صلح‌پروری نمی‌تواند به‌سادگی با تمرکز صرف بر اشتراکات دینی تبیین شود. اشتراکات دینی نظیر عدالت، محبت، سرشت معنوی مشترک و همبستگی انسانی، اگرچه زمینه‌های ارزشمندی برای کاهش تنش‌ها و ایجاد همزیستی فراهم می‌آورند، اما تأکید افراطی بر این اشتراکات بدون توجه به تفاوت‌ها و زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، ممکن است به بازتولید نابرابری‌های ساختاری و گفتمان‌های هژمونیک منجر شود. در این میان، مسئله چگونگی تعریف و تفسیر این اشتراکات و تأثیر قدرت در این فرایند، یکی از چالش‌های کلیدی است که اغلب در ادبیات موجود نادیده گرفته شده است. همان‌طور که الگوی «یادگیری بین‌دینی» کاترین کورنیل نشان می‌دهد، تعامل بین‌دینی مستلزم توجه هم‌زمان به اشتراکات و تفاوت‌هاست. این الگو فرایندی چندلایه و پویا ارائه می‌دهد که در آن، اشتراکات به‌عنوان بستری برای تعامل و تفاوت‌ها به‌عنوان منابعی برای یادگیری و بازاندیشی



عمل می‌کنند. تأکید بر نقد و بازاندیشی درونی هر سنت دینی، ضمن پذیرش تمایزات اصیل و احترام به آنها، امکان ایجاد صلح و همبستگی واقعی را فراهم می‌کند. در این رویکرد، اشتراکات صرفاً به‌عنوان ابزاری برای پنهان کردن اختلافات یا ساده‌سازی تنوع دینی در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه بستری برای تقویت فهم و تعامل سازنده به شمار می‌آیند. بنابراین، این پژوهش بر اهمیت اتخاذ رویکردی انتقادی و بافتاری در تحلیل ظرفیت‌های اشتراکات دینی تأکید دارد. لازم است تلاش‌های صلح‌پرورانه مبتنی بر اشتراکات دینی، با حساسیت به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی همراه شوند تا از بازتولید ساختارهای نابرابر جلوگیری شود. همچنین، شناخت عمیق‌تر تفاوت‌ها و تعامل پویا با آنها، می‌تواند به غنای گفت‌وگوی بین‌دینی و تعمیق همبستگی اجتماعی کمک کند. درنهایت، نتیجه‌گیری این مقاله تأکید دارد که اشتراکات دینی به‌تنهایی نمی‌توانند مبنای کافی برای صلح‌پروری پایدار باشند. تحقق کامل ظرفیت آنها مستلزم چهارچوبی است که هم‌زمان به تحلیل انتقادی قدرت، احترام به تفاوت‌ها، و تمرکز بر عدالت و همزیستی واقعی بپردازد. چنین رویکردی می‌تواند دین را به ابزاری مؤثر برای ارتقای صلح و عدالت در جوامع انسانی تبدیل کند، درحالی‌که زمینه‌ساز تغییرات پایدار و عدالت‌محور خواهد بود.

فهرست منابع

- حسن‌زاده، م. و اکبری چایی‌چی، ر. (۱۳۹۲). بررسی جایگاه صلح فرهنگی در قرآن کریم. *آموزه‌های قرآنی*، (۱۷)، ۳-۲۶.
- ربانی، م. م. (۱۳۹۲). نماز و نیایش مشترک در ادیان الهی. *اصلاح و تربیت*، (۱۳۳)، ۳۰-۳۵.
- سجادی، ا. (۱۳۸۱). اصول و خاستگاه‌های مشترک ادیان. *پژوهش‌های قرآنی*، (۳۲) ۸، ۴۲-۷۳.
- علی‌خانی، ا. (۱۳۹۵). شاخصه‌های قرب به خدا در اسلام و مسیحیت. *پژوهشنامه ادیان*، (۱۹) ۱۰، ۱۰۷-۱۳۵.
- قرآن کریم. (۱۴۴۵ق.هـ.). مجمع‌الملك الفهد.
- کتاب مقدس (۲۰۱۶). ترجمه تفسیری (انجمن بین‌المللی کتاب مقدس). انتشارات ایلام.
- محمدی، ع. و خسروپناه، ع. (۱۳۸۹). پلورالیزم دینی یا پلورالیزم در دین. *اندیشه نوین دینی*، (۲۲)، ۹-۳۰.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹). دین و جهانی‌شدن. *بازتاب اندیشه*، (۱۰)، ۲۰-۲۵.
- نصر، ح. (۱۳۸۷). سنت‌گرایی علیه بنیادگرایی. *بازتاب اندیشه*، (۹۶)، ۲۳-۳۱.
- Ahmad, I. (2002). The Qur'an and World Peace. In Absar Ahmad (Trans.).



Markazi Anjuman Khuddam-ul-Qur'an.

Appleby, R. S. (2000). *The Ambivalence of the Sacred: Religion, Violence, and Reconciliation*. Rowman & Littlefield.

Armstrong, K. (2007). *The Great Transformation: The Beginning of Our Religious Traditions*. Anchor Books.

Bhikkhu, D. (2005). *World Peace through Inner Peace*. Proceedings of the International Congress of Religion in Peace and Conflict: Responding to Militancy and Fundamentalism, University of Adelaide.

Blakemore, S. (2019). Faith-based Diplomacy and Interfaith Dialogue. *Brill Research Perspectives in Diplomacy and Foreign Policy*, 3(2), 1-124.

Cornille, C. (2019). *Meaning and Method in Comparative Theology*. John Wiley & Sons.

Didiji (2008). Religion is Central to Human Affairs. In Arvind Sharma (Ed.). *Part of the Problem, Part of the Solution: Religion Today and Tomorrow*. Praeger Publishers.

Esposito, L. J. (2010). *The Future of Islam*. Oxford University Press.

Gehlin, S. (2020). Pathways for Theology in Peacebuilding: Ecumenical Approaches to Just Peace. Brill.

Galtung, J. (1969). Violence, Peace, and Peace Research. *Journal of Peace Research*, 6(3), 167-191.

Galtung, J. (1990). Cultural Violence. *Journal of Peace Research*, 27(3), 291-307.

Gehlin, S. (2020). A Faith-Based Endeavour for Peace. *Pathways for Theology in Peacebuilding* (pp.14-53), Brill.

Gopin, M. (2000). *Between Eden and Armageddon: The Future of World Religions, Violence, and Peacemaking*. Oxford University Press.

Gopin, M. (2005). World Religions, Violence, and the Myths of Peace in International Relations. In Gerrie ter Haar & James J. Busuttill (Eds.). *Bridge or Barrier: Religion, Violence, and Visions for Peace*. Brill.

Gort, D. J. (1992). *On Sharing Religious Experience: Possibilities of Interfaith Mutuality*. Rodopi.

Haar, G. (2005). Religion: Source of Conflict or Resource for Peace?. In



Gerrie ter Haar and James J. Busuttil (Eds.). *Bridge or Barrier: Religion, Violence, and Visions for Peace*, Brill.

Harris, M. I. (2006). Assumptions Behind Different Types of Peace Education. In David Boersema & Katy Gray Brown (Eds.). *Spiritual and Political Dimensions of Nonviolence and Peace*. Rodopi.

Hertog, K. (2010). *The Complex Reality of Religious Peacebuilding: Conceptual Contributions and Critical Analysis*. Lexington Books.

Houtman, D., Aupers, S., & Koster, W. (2011). *Paradoxes of Individualization: Social Control and Social Conflict in Contemporary Modernity*. Ashgate.

James, H. (2007). *Civil Society, Religion and Global Governance*. Routledge.

Juergensmeyer, M. (2009). Foreword. *Religion and Conflict Resolution: Christianity and South Africa's Truth and Reconciliation Commission* (by Megan Shore, ix-x). Ashgate.

King, S. A., & Owen, M. (2020). The Promise and Challenge of Multireligious Peacebuilding in the 21st Century: A Myanmar Case Study. *Religions*, 11(3), 121.

Kung, Ch. (2005). Reflections and Proposals for Action. in *Proceedings of the International Congress of Education for Shared Values for Intercultural and Interfaith Understanding*, University of Adelaide.

Lepard, D. B. (2009). World Religions and World Peace: Toward a New Partnership. In Arvind Sharma (Ed.). *The World's Religions after September 11*, Praeger Publishers, (1), 161-168.

Levine, H. D. (2021). *Religion and Violence, Rights and Reconciliation*. MDPI AG.

Little, D. (2007). *Peacemakers in Action: Profiles of Religion in Conflict Resolution*. Cambridge University Press.

Mayseless, O., Russo-Netzer, P., & Barr, Sh. (2024). Spirituality for Peace. *Peace Psychology and Character Strengths: Integrating Science and Practice* (pp. 345-365). Springer Nature Switzerland.

Mitchell, J., King, S. A., Hayward, S., Singh, J., Wilkes, G., Rey, J., & Timani, H. (2022). *World Religions and Peace. The Wiley Blackwell Companion to*



Religion and Peace (pp.21-38). Wiley Blackwell.

Nipkow, K. E. (2003). *God, Human Nature, and Education for Peace: New Approaches to Moral and Religious Maturity*. Ashgate.

Ruston, R. (2007). *Religious Truths and Human Coexistence*. In Nazila Ghanea et al. (Eds.), *Does God Believe in Human Rights?* (pp. 29-44), Martinus Nijhoff Publishers.

Sachedina, A. (2009). *Islam and the Challenge of Human Rights*. Oxford University Press.

Šiljak, Z. S., & Funk, J. (2018). *Bringing Faith into the Practice of Peace*. In Björn Krondorfer (Ed.), *Reconciliation in Global Context: Why it is Needed and How it Works* (pp.105-128). State University of New York Press.

Smith, H. (2000). *Why Religion Matters*. Harper Collins.

Clooney, F. X. (Ed.). (2010) *The New Comparative Theology: Interreligious Insights from the Next Generation*. A. & C. Black.

Thomson, G. (2022). *The Relevance of Religions to Peace Education*. *Peace Education and Religion: Perspectives, Pedagogy, Policies* (pp.67-85). Springer Fachmedien Wiesbaden.

Tittle, R. Ch. (2011). *Self-Control and the Management of Violence*. *Control of Violence: Historical and International Perspectives on Violence in Modern Societies* (pp. 91-119). Springer.

Tyler, A. (2008). *Islam, the West, and Tolerance: Conceiving Coexistence*. Springer.

Von Stosch, K. (2016). *Comparative Theology and Comparative Religion*. In Perry Schmidt-Leukel & Andreas Nehring (Eds.), *Interreligious Comparisons in Religious Studies and Theology: Comparison Revisited* (pp.163-177). Bloomsbury Publishing.

Weber, M. (1949). *Objectivity in Social Science and Sociology*. In Max Weber (Ed.), Edward A. Shils & Henry A. Finch (Trans.). *The Methodology of the Social Sciences* (pp.49-112). The Free Press.

